



خنده

یعنی آگه رو نوشابه نمی نوشتن «خنک بنوشید»، ممکن بود ما نوشابه رو بجوشونیم بعد می خوردیم!

یه خانوم همسایه داریم که هر وقت می خواد پارک دوپل کنه، من با نیم کیلو تخمه می شینم تو تراس نگاهش می کنم ...

یکی دکتر همیشه... یکی مهندس همیشه... خب منم درس عبرت شدم برا بقیه، چیه چرا نیگا می کنی مگه بده؟! خیلی هم کلاس داره!

یارو زنگ می زنه رستوران میگه غذا چی دارید؟

خانمه می گه: پیتزا، جوجه کباب، کوبیده، مرغ، استیک

یارو میگه خوش بحالتون زنه خونه نیست ما تو خونه مون کوفت هم نداریم!

پدر بزرگ رو به نوه: بدو برو قایم شو، امروز مدرسه رو پیچوندی معلمت اومده دنبالت.

نوه: نه... شما باید قایم شی، من بهش گفتم نیام چون شما فوت کردین!

یکی از سوالاتی که ذهن منو درگیر کرده اینه که این آتش نشانهای محترم، چرا همون طبقه اول نمی شینن که وقتی می خوان برن ماموریت مجبور نشن از اون میله ها سر بخورن بیان پایین؟!

امروز از برنامه Google earth پشت بوم خونمون رو پیدا کردم نشون مامانم دادم!

حالا مامان یه نقطه سیاه پیدا کرده با کلی ذوق و شوق میگه: این منم دارم لباس پهن می کنم!

بعدم که بابام اومد، مامانم با ذوق موضوع رو بهش گفت!

بابام اومده میزنه پس گردنم میگه: بی غیرت! چرا عکس مامانتو میداری تو اینترنت؟!

منم الان دارم سرم رو می کوبم به دیوار جاتون خالی ...

بیگلی بیگلی، دوست یک گوریل ۱۵ متری بنفش!

گوریل، همواره سوار بر یک ماشین کوچک بود که سگی آرام، دوست داشتنی و وفادار به نام بیگلی بیگلی، راننده آن بود. «انگوووووووری جووونم». بیگلی بیگلی، سگ باهوشی که قدرت خود را از همزیستی با یک گوریل بزرگ و بنفش به دست می آورد. بیگلی در واقع مغز متفکر گوریل انگوری بود. اولین برخورد بیگلی با غریبه‌ها و معرفی انگوری به آنان و گفتن..... یه گو..... گو..... گوریل!!!!!! یادتان هست!



*پا کوتاه، سگ سیاه حنا

قهوه‌ای، سگ مورد علاقه خانواده دکتر ارنست بود. این سگ را جزء یکی از اعضای خانواده دکتر ارنست پذیرفته بودیم. این سگ قوت قلبی بود برای خانواده دکتر ارنست در جزیره ای که ساکن دیگری بجز دکتر ارنست و همسرش و سه فرزندش نداشت.



*زومبه، سگ پر زور سگارو!

سگ پر زور و ترسو. یادآور مأمور ویژه حاکم بزرگ، همراه سگارو و دوستانش که به شهرهای مختلف سفر می کردند. نقش محوری نداشت اما همیشه در یادها ماندگار بود.



*سگ آقای پتی بل

این سگ را باید خوب به یاد داشته باشید. سگی بی شکل و قیافه بداخلاق که مثل خود آقای پتی بل بداخلاق بود و البته گاهی می شد مورد مثال در بداخلاقی...



*بوشویگ، خنگ ترین سگ نوستالژیک

سگ جناب لوک خوش شانس لاغروضعیف، عاشق استخوان، همیشه راه حل های خوبی داشت. بوشوگ، عشق خواب بود. بوشوگ، حرف می زد و از دنیای خودش همه چیز را می گفت حرفهایش را بجز مای بیننده کس دیگری نمی شنید. بوشویگ، تنبل و شوخ طبع بود و خودش را در بسیاری از ماجراها ناجی جان لوک می دانست.



*گره سگ

گره سگ داستان دوبرادر به هم چسبیده (گره و سگ) است که دو بعد هوشیاری و عاطفی دارند. گره سگ از والدین خود که یک قورباغه و یک موجود پاگنده بودند توسط گردباد جدا شدند. مکان زندگی گره سگ در خانه ای در حومه نیروبرگ بود. خانه گره سگ نیمه به شکل ماهی و نیمه به شکل استخوان بود و در این خانه با وینزلو (موش) زندگی می کردند. سگی که می توانست حضور یک گره چسبیده به خودش را تحمل کند...



*معاون کلانتر، سگی که کلانتر شد!

این را دیگر همه خوب یادمان هست! خنده، خلاقیت و خنگی، مشخصه آقای معاون کلانتر بود.. بانمک، با شخصیت جالبی که بیننده را محو خود می کرد که فراموش کند معاون یک سگ است.. معاون کلانتر سگی بود که پشت ستاره حلبی اش قلبی از طلا داشت.

